

وقتی شیفت فراموش شد

محسن ارباب بهار علی
اداره کل استان خراسان رضوی



آماده بودم که همکارم بیايد و نگهبانی را تحویل بگیرد. اما ده دقیقه گذشت، نیم ساعت شد و خبری نشد. یک ساعت هم گذشت و هنوز همکار مأمور ابلاغ نرسیده بود.

آن زمان هنوز بسیاری از مردم تلفن همراه نداشتند. شماره منزل او را هم نمی دانستیم. در دفتر نگهبانی چند شماره از همکاران و مسئولان شعبه نوشته شده بود؛ با آن ها تماس گرفتم اما هیچ کدام اطلاعی از شماره منزل او نداشتند.

به این ترتیب چاره‌ای نداشتیم جز اینکه همچنان در شعبه بمانیم. آن روز، بدون صبحانه و حتی نهار، ناچار شدم دوازده ساعت دیگر هم نگهبانی بدهم؛ یعنی در مجموع تقریباً یک شیفت بیست و چهار ساعته.

روز شنبه وقتی همکار عزیز را دیدم، با گله به او گفتم چرا برای شیفت نگهبانی نیامده است. او با نیشخندی گفت: «راستش یادم رفته بود باید بیایم شعبه نگهبانی.» بعد هم اضافه کرد: «چیزی نشده، طلبت جبران می کنم.»

گفتم: «چطور می خواهی جبران کنی؟ شغل من که نگهبانی نیست تا بخواهی یک شیفت اضافه به جایم بایستی.» حالا حدود بیست و چهار سال از آن روز گذشته است. با همان همکار هنوز هم دوست صمیمی هستیم، اما تا امروز هم نتوانسته آن شیفت اضافه نگهبانی را برایم جبران کند.

سال ۱۳۷۹ به استخدام سازمان تأمین اجتماعی درآمدم. خاطره‌ای که هنوز هم بعد از سال ها در ذهنم مانده، مربوط به تابستان سال ۱۳۸۰ و روزهای ابتدایی کارم در شعبه دو مشهد است. در آن زمان به عنوان متصدی خدمات عمومی و راننده در شعبه فعالیت می کردم. اواخر یکی از هفته‌های تابستان، دو نفر از نگهبانان شعبه در مرخصی بودند و شعبه با کمبود نیرو مواجه شده بود. به همین دلیل از من و یکی از همکاران که مأمور ابلاغ بود خواستند موقتاً نگهبانی بدهیم. قرار شد من از ساعت هفت شب پنجشنبه تا هفت صبح جمعه در شیفت باشم و همکار مأمور ابلاغ نیز از ساعت هفت صبح جمعه تا هفت شب همان روز شیفت را از من تحویل بگیرد.

شیفت من آغاز شد. از آنجا که اولین بار بود نگهبانی می دادم، طبیعی بود که کمی استرس داشته باشم. ساختمان شعبه هم فضای بزرگی داشت؛ دو طبقه شامل درمانگاه و بخش اداری، به علاوه محوطه پارکینگ، انباری ها و موتورخانه که همه باید مرتب سرکشی می شد. همان شب تقریباً تمام وقت را در حال گشت زدن در بخش های مختلف گذراندم. اضطراب مسئولیت تازه و سکوت طولانی شب باعث شد تا صبح حتی لحظه‌ای خواب راحت نداشته باشم.

بالاخره صبح شد و ساعت هفت، زمان تحویل شیفت رسید.